



The Problem of “Salvation as a Natural Evil”; a Thomistic Solution



ARTICLE INFO

Article Type

Original Research

Authors

Ahmadizade H.*

Department of Philosophy & Religions, Faculty of Literature & Foreign Languages, University of Kashan, Kashan, Iran

How to cite this article

Ahmadizade H. The Problem of “Salvation as a Natural Evil”; a Thomistic Solution. Philosophical Thought. 2025;5(1):1-11.

ABSTRACT

One of the challenges of contemporary theology is natural evil. We will argue that since humans often play no role in the emergence of natural evils, one instance of natural evil is the issue of salvation and the well-being of those individuals who either lived long before the emergence of religions or have been deprived of encountering God’s message. Therefore, the question of the possibility or impossibility of the salvation of such individuals can be included among theological discussions, especially in Christian theology, as well as in the realm of the philosophy of religion. This issue is also related to pluralistic and exclusivist approaches in Christian theology. However, based on Thomistic theology, although God manifested His message at a specific time and place in Christ, we will find that God has never deprived humans of encountering His saving message by having a correct understanding of God and His attributes.

Keywords Natural Evil; Salvation; Christianity; Thomas; Theology

*Correspondence

Address: Department of Philosophy & Religions, Faculty of Literature & Foreign Languages, University of Kashan, Qutb Rawandi Boulevard, Kashan, Iran. Postal Code: 8731753153
Phone: +98 (31) 55912779
ahmadizade@kashanu.ac.ir

Article History

Received: February 3, 2025

Accepted: March 3, 2025

ePublished: March 10, 2025

CITATION LINKS

[Aquinas, 1903] SUMMA THEOLOGICA; [Aquinas, 1954] COMPENDIUM THEOLOGIAE; [Avicenna, 1983] AL-SHEFA: ELAHYAT; [Copleston, 2009] History of philosophy: Philosophy of medieval; [D’costa, 2000] The meeting of the religions and the trinity; [Davies, 2006] The reality of God and the problem of evil; [Davies, 2011] Thomas Aquinas on God and evil; [Dennett, 2006] Breaking the spell: Religion as a natural phenomenon; [Dupuis, 2002a] Christianity and the religions: From confrontation to dialogue; [Dupuis, 2002b] Toward a Christian theology of religious pluralism; [Heim, 2000] The depth of the riches: A trinitarian theology of religious ends; [Ilkhani, 2010] History of philosophy in medieval and renaissance; [Journet, 1963] The meaning of evil; [O’Collins, 2013] The second Vatican council on other religions; [Peterson, 1997] Reason and religious belief; [Rahner, 1978] Foundations of Christian Faith: An introduction to the idea of Christianity; [Rout, 2006] “Bonaventure”, Jesus, the complete guide; [Rowe, 1979] The problem of evil and some varieties of Atheism; [Swinburne, 1998] Providence and the problem of evil;

برون‌رفت تومیستی از مساله "نجات به مثابه شری طبیعی"

حسن احمدی‌زاده *

گروه ادیان و فلسفه، دانشکده ادبیات و زبان‌های خارجی، دانشگاه کاشان، کاشان، ایران

چکیده

یکی از چالش‌های الهیات معاصر، شرور طبیعی است. در جستار حاضر، بیان خواهد شد که از آنجا که انسان‌ها اغلب در پدیدآمدن شرور طبیعی نقشی ندارند، یکی از مصادیق شر طبیعی مساله نجات و سعادت انسان‌هایی دانست که یا سال‌ها پیش از ظهور ادیان می‌زیسته‌اند و یا به دلایل مختلف از مواجهه با پیام نجات‌بخش خداوند محروم مانده‌اند. از این رو، می‌توان گفت که مساله امکان یا امتناع نجات چنین انسان‌هایی هم می‌تواند در زمره مباحث الهیاتی به‌ویژه الهیات مسیحی قرار گیرد و هم در زمره مباحث فلسفه دین. این مساله با رویکردهای کثرت‌گرایی و انحصارگرایی در الهیات مسیحی نیز مرتبط می‌شود. اما براساس الهیات تومیستی، اگرچه خداوند پیام خود را در زمان و مکان خاصی در مسیح متجلی نموده ولی با داشتن تصویری درست از خدا و اوصاف او، درخواستیم یافت که خداوند هرگز، انسان‌ها را از مواجهه با پیام نجات‌بخش خود محروم نساخته است.

کلیدواژگان: شر طبیعی، نجات، مسیحیت، توماس، الهیات

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۱/۱۵

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۲/۱۳

تاریخ انتشار: ۱۴۰۳/۱۲/۲۰

* نویسنده مسئول: ahmadizade@kashanu.ac.ir

آدرس مکاتبه: کاشان، بلوار قطب راوندی، دانشگاه کاشان، دانشکده ادبیات و زبان‌های خارجی

تلفن محل کار: ۵۵۹۱۲۷۷۹ (۰۳۱)

مقدمه

انسان‌های بسیاری در طول تاریخ به دنیا آمده و از دنیا رفته‌اند بدون اینکه چیزی درباره کتاب‌های مقدس و پیام خداوند از طریق وحی شنیده باشند. از منظر فلسفه دین، می‌توان چنین پرسشی مطرح نمود که چرا خداوند به دنیا آمدن و زندگی‌کردن چنین انسان‌هایی را روا داشته است؟ آیا خداوند در قبال خلقت انسان‌هایی که هرگز پیام او را نشنیده‌اند و در نتیجه به طور ناخواسته، از سعادت حقیقی و ابدی محروم مانده‌اند، عادلانه رفتار کرده است [Dupuis, 2002a: 3]؟ این در حالی است که خود خداوند در متون مقدس، وعده نجات همه انسان‌ها، یا دست کم انسان‌های مومن، را داده است ("کذلک حقاً علینا نُنجی المومنین"؛ یونس/۱۰۳).

پاسخ‌های مختلفی از سوی برخی الهی‌دانان مسیحی برای چنین پرسش‌هایی مطرح شده است اما نوعاً این پاسخ‌ها چندان رضایت‌بخش نبوده‌اند. از این رو، هم طرفداران کثرت‌گرایی دینی و هم طرفداران ناخداباوری و حتی برخی از پیروان الهیات‌های جدید در دوران حاضر، انتقادات تندی علیه انحصارگراها به‌ویژه مسیحیت کاتولیک مطرح نموده‌اند، چرا که از نظر انحصارگراهای کاتولیک، تنها کسانی اهل نجات هستند که به اصول دینی این آیین باور داشته باشند.

به نظر می‌رسد کسی که چنین پرسش‌هایی را مطرح می‌کند، توجه خاصی به یکی از مهم‌ترین مباحث فلسفه دین، یعنی شر طبیعی، دارد. در خصوص آنچه بیان شد، شر طبیعی مربوط می‌شود به اینکه بسیاری از انسان‌ها به طور ناخواسته از سعادت ابدی و حقیقی خداوند و در نتیجه از زندگی بهتر و شایسته‌تر محروم مانده‌اند و این وضعیت، نوعی شر تلقی می‌شود که در طبیعت و زندگی این‌جهانی رخ داده و با عدالت خداوند ناسازگار می‌نماید. هر پاسخ و توجیه کلامی یا فلسفی نسبت به این بحث ارایه شود، در این امر نمی‌توان تردید داشت که زندگی در شرایطی که بتوان پیام سعادت‌بخش خداوند را مستقیماً از لسان پیامبران یا رهبران دینی جامعه،

درک نمود بسیار بهتر است از زندگی در شرایطی که این پیام را به طور غیرمستقیم درک نماییم یا هرگز درک نکنیم. در کتاب مقدس می‌خوانیم که انجیل باید به گوش همه انسان‌ها برسد. پاپ ژان پل دوم نیز تاکید می‌کند که هیچ مسیحی مومن و هیچ نهاد کلیسایی نمی‌تواند از این وظیفه متعالی شانه خالی کند که ندای مسیح را علناً به گوش همگان برساند. در قرآن نیز خداوند در آیاتی به‌صراحت، مخاطب پیام‌های قرآن را همه انسان‌ها در هر زمان و مکانی می‌داند: "قل یا ایها الناس انی رسول الله الیکم جمیعاً" (سوره اعراف/۱۵۸). اما با وجود این، ملاحظه می‌کنیم که بسیاری از انسان‌ها در طول تاریخ، از شنیدن پیام خداوند محروم و در نتیجه از تجربه زندگی همراه با پیام سعادت‌بخش الهی دور مانده‌اند [Rout, 2006: 63].

برای رسیدن به پاسخ یا توجیهی قانع‌کننده درباره این مساله، لازم است که از یک سو ابزارهای الهیاتی گسترده و غنی داشته باشیم و از سوی دیگر، تحلیل درست و قابل توجهی از مفهوم شر طبیعی ارایه کنیم. از این رو، در این جستار بر آنیم تا با توجه به دیدگاه‌های الهیاتی توماس آکوئینی و نیز تحلیل‌های او از شر طبیعی، به چشم‌انداز و توجیه بهتری از این مساله دست پیدا کنیم.

توماس آکوئینی و مساله شر

برخی از فیلسوفان، مساله شر را دلیلی بر وجودنداشتن خداوند می‌دانند. معمولاً صورت مساله چنین است: در جهان، شر و رنج وجود دارد. خداوند خالق موجودات است پس خالق شر نیز هست. اما خدای خیرخواه، وجود شر و رنج در جهان را روا نمی‌دارد، پس یا خداوند خیرخواه نیست و یا اساساً خدایی وجود ندارد [Peterson, 1997: 113]. توماس آکوئینی هر چند به این مساله توجه دارد اما استدلال منتقدان وجود خداوند یا صفات او را نمی‌پذیرد. به نظر او، شر، چیزی واقعی و موجود نیست بلکه عبارت است از عدم خیر [Aquinas, 1954: 114]. بنابراین، چنین نیست که توماس یک‌سره منکر شرور و رنج‌ها در جهان و زندگی انسان شود اما بر این باور است که هر کجا رنج و شری هست، در واقع، در آنجا باید پدیده خیری می‌بود ولی اکنون نیست و این مایه رنج برای انسان می‌شود. توماس به دنبال سنت اگوستین، میان دو نظریه یونانی جمع می‌کند: نظریه‌ای که ریشه در افکار رواقی دارد و براساس آن، شر، امری نسبی است و برای کمال عالم لازم است، و نظریه‌ای نوافلاطونی که براساس آن، شر، امری عدمی و فقدان خیر است [Ilkhani, 2010: 426].

به بیان دقیق‌تر، توماس، شر را صرفاً نبود یا فقدان چیزی نمی‌داند بلکه نبود چیزی می‌داند که باید وجود می‌داشت اما وجود ندارد. از این رو، مثلاً نبود حیات در چوب خشک، شر تلقی نمی‌شود اما نبود سلامتی در فردی که بیمار است و باید سلامتی می‌داشت، شر است [Aquinas, 1903: 48]. بنابراین، همان‌طور که اگر خیری نباشد شر خواهد بود، اگر شری هم نباشد خیر خواهد بود. خیر و شر، دو اصل یا دو موجودی نیستند که همواره و همزمان وجود داشته باشند، چنان که دوئالیست‌های کیهانی بر این باور بودند. همچنین، شر، امری توهمی نیست که هرگز تحقق نیابد و صرفاً تحلیل ذهنی باشد، چنان که برخی از طرفداران وحدت وجود بر این باور بودند. شر، امری واقعی است و واقعیتش در نبود خیر است در جایی که باید آن خیر وجود می‌داشت. بدون شک، فردی که نابینا است، از فقدان بینایی خود آگاه است. بنابراین، هیچ چیزی کاملاً و مطلقاً شر نیست [Aquinas, 1903: 19]، چرا که اگر چیزی کاملاً شر باشد اساساً نباید وجود داشته باشد چون همه خیرهایی که باید داشته باشد، حتی وجود خودش را، نخواهد داشت.

اقسام شر

در فلسفه دین، اقسام مختلفی برای شرور برشمرده‌اند که از میان آنها شر اخلاقی و شر طبیعی بیشتر مورد توجه قرار گرفته‌اند. در این بخش، بیشتر به دیدگاه‌های مختلف درباره شر طبیعی توجه خواهیم نمود چرا که بحث اصلی جستار حاضر که نجات انسان‌های دورمانده از ندای وحی است، بیشتر به شر طبیعی ارتباط پیدا می‌کند و در واقع، یکی از مصادیق این نوع از شر قلمداد می‌شود.

یکی از انواع شر، شر اخلاقی است، یعنی شری که ناشی از انتخاب ناصحیح خود انسان در انجام فعل خاصی است؛ انتخابی که با سرشت انسان سازگار نیست. اگرچه خداوند جهان را با امکان شر در آن خلق کرده اما در خصوص شر اخلاقی، این خود انسان است که مسئول شر اخلاقی است نه خداوند. توماس می‌گوید [Aquinas, 1903: 82]:

"خداوند نه اراده کرده که شری در جهان محقق شود و نه اراده کرده که شری در جهان محقق نشود، بلکه او اراده کرده که شر، امری امکان‌پذیر باشد، و این چیز بدی نیست."

اما نوع دیگری از شر، عبارت است از شر طبیعی که عبارت است از نبود خیر خاصی در انسان و طبیعت، مانند بیماری‌ها، مرگ ناهنگام و بلایای طبیعی [Aquinas, 1903: 22]. حتی ممکن است در مواردی، چیزی برای موجودی خیر باشد، اما برای موجودی دیگر شر تلقی شود و این نیز می‌تواند از بلایای طبیعی به شمار آید [Davies, 2011: 68]. چنان که توماس می‌گوید [Aquinas, 1903: 25]:

"اگر خداوند تحقق‌یافتن هیچ شری را روا نمی‌داشت، بسیاری از خیرها وجود نمی‌داشتند؛ اگر هوا نمی‌سوخت آتش نمی‌سوزاند، اگر الاغ‌ها کشته نمی‌شدند شیرها زنده نمی‌ماندند."

همچنین مثلاً گاهی غرق‌شدن فردی که در دریا گرفتار شده، اگرچه پدیده شری است اما باعث می‌شود فردی دیگر که غریق‌نجات است تلاش کند تا او را نجات دهد و این پدیده‌ای خیر است. در هر حال، خداوند علت و زمینه‌ساز خوبی‌ها و خیرها است و هرگز اراده تحقق شری را نمی‌کند [Aquinas, 1903: 49].

اما برخی از فیلسوفان، به‌ویژه فیلسوفان خدا‌باور، بر این باور بوده‌اند که خداوند در پدیدآمدن شرور، غایتی را دنبال می‌کند. به بیان دیگر، هیچ شر بی‌وجه و نامعقولی وجود ندارد هرچند ذهن انسان به دلیل محدودیت‌های معرفتی‌اش نتواند وجه و دلیل بسیاری از شرور را تشخیص دهد [Avicenna, 1983: 172]. اما در مقابل، فیلسوفان ناخدا‌باور با تکیه بر شرور بی‌وجه، شدیداً با این دیدگاه مخالفت می‌ورزند و بر این باور هستند که با این تحلیل نمی‌توان خداوند را مسئول پدیدآمدن شرور دانست. اما، خدا‌باوران، ادعا می‌کنند که خداوند به اندازه کافی دلایل اخلاقی و الهیاتی برای رواداشتن تحقق شرور دارد، و البته تبیین و اثبات چنین امری، وظیفه سنگینی است برای خدا‌باوران [Davies, 2006: 27]. از نظر توماس آکوئینی، هر دو گروه، استدلال‌های خود را با مقدمات نادرستی آغاز می‌کنند. به زعم او، ما نمی‌توانیم بدانیم که خدا چیست، بلکه صرفاً می‌توانیم بدانیم که خدا چه نیست.

از سویی به نظر می‌آید در جهان، شرور بی‌وجهی تحقق دارند مانند بسیاری از مشکلاتی که بدون هیچ دلیل و توجیه منطقی یا طبیعی، برای انسان و یا حتی حیوانات پدید می‌آیند، مانند مثالی که ویلیام راو مطرح می‌کند: بچه‌گوزنی که در جنگلی گرفتار شده و هیچ‌کس نمی‌تواند او را نجات دهد [Rowe, 1979: 337]. برخی از خدا‌باوران، در توجیه شرور، به‌ویژه شرور بی‌وجه، بر این باور هستند که در واقع، شرور می‌تواند چونان مقدمه‌ای برای رسیدن به خیرهای برتری در حال یا آینده باشند. به تعبیر دیگر، در پس چنین شروری، خیرها و منافع‌هایی نهفته که ممکن است از حیطة درک آدمی بیرون باشند. خدا‌باوران با ارایه چنین توجیهی، با این

انتقاد مواجه می‌شوند که بنابراین، خداوند از شرور، به مثابه ابزار یا مقدماتی ضروری و اجتناب‌ناپذیر بهره می‌برد برای محقق‌ساختن خیرهای گوناگون [Swinburne, 1998: 63]. اما توماس آکوئینی در پاسخ به چنین انتقادی، بیان می‌کند که اساساً خداوند تحقق هیچ شری را اراده نکرده است. چارلز جورنت، الهی‌دان سوئیسی در قرن نوزدهم، می‌گوید [Journet, 1963: 80]:

"آیا باید گفت که همه این شرها در راستای کمال‌یافتن جهان هستند؟ توماس آکوئینی شدیداً با این نظر مخالف است. شاید بتوان شرها را بخشی از جهان تلقی نمود و در آنها زمینه‌هایی برای پدیدآمدن خیرهایی در اموری دانست که به آنها وارد می‌شوند."

بنابراین، بسیاری از خداباوران، تحت تاثیر فلسفه‌های جدید، چاره‌ای نداشته‌اند جز اینکه بگویند خداوند اگرچه در پی محقق‌ساختن چیزهایی در جهان است که اخلاقاً درست و مطلوب باشند اما به هر حال، افعال او در برخی موارد، متاثر از امور یا ابزارهای طبیعی مختلفی است که ممکن است فعل خدا را محدود کنند [Davies, 2011: 4]. اما این باعث می‌شود که چنین خداباورانی، اگرچه بر اخلاقی‌بودن افعال خداوند تاکید کنند ولی بی‌جهت، تصویری انسان‌وارانگارانه از خداوند را رواج دهند.

سابقه دفاع از خداوند در برابر شرور طبیعی، مبنی بر اینکه این شرور زمینه پدیدآمدن خیرهای برتری هستند، را می‌توان در اندیشه‌های پروتستان‌ها و فیلسوفانی چون لایبنیتس ملاحظه نمود. جان کالون با تفکیک میان آنچه خدا اراده می‌کند و آنچه خدا روا می‌دارد، بر این باور بود که همه چیز توسط خداوند سامان داده شده و به نوعی از پیش تعیین شده است [Journet, 1963: 83]. به عنوان نمونه، کودکی را در نظر بگیرید که بی‌جهت مورد آزاد و اذیت قرار می‌گیرد. از نظر کالون، خداوند از پیش، چنین حادثه‌ای را تعیین نموده اما از آنجا که شر، می‌تواند مقدمه یا زمینه‌ای برای خیری برتر باشد بنابراین، خداوند باید خیر برتری را برای این کودک رقم زند. در غیر این صورت، خداوند محکوم به بی‌عدالتی خواهد شد. این دیدگاه، که در میان بسیاری از پروتستان‌ها رواج داشته است مبتنی است بر اینکه خداوند احاطه قیومی (sovereignty) نسبت به رویدادهای جهان دارد. از این منظر، احاطه قیومی با قدرت و حاکمیت مطلق (governance)، در معنای سنتی آن، متفاوت است، چرا که لازمه قدرت مطلق خداوند این است که او صرفاً بر طبق اراده خودش عمل کند چه در آن اراده، ملاحظات اخلاقی در نظر گرفته شود چه در نظر گرفته نشود [Davies, 2011: 45].

تومپست‌ها بر این باور هستند که هم خداباوران مدرن و هم ناخداباوران مدرن، هر دو در این بحث، پیش‌فرض نادرستی را دنبال می‌کنند و آن پیش‌فرض این است که "شرور بی‌وجه، در باور یا عدم باور به وجود خداوند، تعیین‌کننده هستند". توماس آکوئینی این پیش‌فرض را رد می‌کند. از نظر او خداوند علت و زمینه‌ساز شر نیست و از این جهت، برای او ضرورتی نیست که حتماً در پی هر شری، خیری را محقق سازد تا جهان از سیر تکاملی‌اش باز نایستد، که در غیر این صورت، باور به وجود خدا و یا دست کم، باور به صفات کمالی او خدشه‌دار شود. وجود خداوند را باید از طرق دیگری اثبات نمود نه از طریق تئودیهیسم‌هایی که همواره مورد نقد و ارزیابی طرفداران و منتقدان آنها بوده است. از نظر توماس، خداوند وجود دارد و همچنین از صفات کمالیه‌ای برخوردار است اما او سعی نمی‌کند تا با تکیه بر ملاحظات اخلاقی، از خداوند و صفات او دفاع کند [Davies, 2011: 113]. چنان که برایان دیویس ابراز می‌کند، اگر مساله شر را بدین صورت مطرح کنیم که چگونه خداوند می‌تواند اخلاقاً وجود شر در جهان را توجیه کند؟ پاسخ توماس این خواهد بود که این سوال از اساس، اشتباه است. بنابراین، تکیه بر اخلاق برای دفاع از خداوند و یا رد وجود او، امری است که از نظر توماس، خداباوران و خدا‌نا‌باوران، هر دو، به اشتباه، در استدلال‌های خود، پیش‌فرض گرفته‌اند.

ارتباط مساله شر با مساله نجات و سعادت همه انسان‌ها

در سال‌های پس از دومین شورای واتیکان، با نوشته‌هایی از سوی الهی‌دان‌های مسیحی مواجه می‌شویم که برخی از آنها بر یگانگی و بی‌همتایی مسیحیت کاتولیک تاکید می‌کنند و برخی دیگر بر تنوع یا کثرت‌گرایی در ادیان. در این دوره، همه الهی‌دانان مسیحی اذعان دارند که حتی فردی که ندای کتاب مقدس به گوش او نرسیده نیز می‌تواند نجات یابد اما در نحوه نجات‌یافتن این دسته از انسان‌ها، الهی‌دانان مسیحی با یکدیگر اتفاق نظر ندارند. در خصوص علت این عدم اتفاق نظر، برخی بر این باور هستند که هم در نوشته‌های بسیاری از الهی‌دانان کاتولیک و هم در بیانیه شورای دوم واتیکان، به‌صراحت به این امر پرداخته نشده و از این رو، تفسیرهای مختلفی از این بیانیه و دیگر آثار الهی‌دانان می‌توان داشت. از سوی دیگر، برخی از الهی‌دانان بر این باور هستند که وحی، منحصرأ به بنی‌اسرائیل وارد شده و در شخص مسیح به تمامیت و کمال خود رسیده است. از این رو، با این رویکرد نسبتاً انحصارگرایانه، مسیحیت کاتولیک، کامل‌ترین دین و آیین به شمار می‌آید و کسانی که بیرون از این آیین هستند در سایه مسیح می‌توانند نجات یابند [D'costa, 2000: 105]. اما پس از شورای دوم واتیکان، گروهی از الهی‌دانان ابراز کردند که وحی را در ادیان دیگر نیز می‌توان ملاحظه نمود. در نتیجه، ادیان دیگر نیز می‌توانند نجات‌بخش باشند [Dupuis, 2002b: 143]. الهی‌دانان مسیحی که این دیدگاه را مطرح کردند بر این باور بودند که روح مسیح در ادیان دیگر نیز ساری و جاری است و از این رو، ادیان دیگر نیز مانند مسیحیت، اهداف و آرمان‌های مسیح را دنبال می‌کنند و می‌توانند نجات‌بخش باشند. این الهی‌دانان که بیشتر متأثر از کارل رانر هستند، چنین استدلال می‌کنند که خداوند صرفاً به یک شیوه و یا صرفاً به واسطه یک فرد، پیامش را به مردم ابلاغ نمی‌کند بلکه ممکن است به واسطه شیوه‌ها و افراد برگزیده مختلفی چنین کند [Dupuis, 2002b: 53].

با وجود این، برخی از الهی‌دانان مسیحی بر این باور هستند که اگرچه پیروان ادیان دیگر نیز بتوانند اهل نجات باشند اما هرگز نخواهند توانست حقیقت کتاب مقدس را دریابند، چرا که خداوند، نه حقیقت پیام مسیحیت بلکه تنها جلوه‌ای از آن را به افرادی که بیرون از مسیحیت هستند نمایان کرده است [O'Collins, 2013: 81]. و تنها به واسطه این جلوه‌گری محدود است که غیرمسیحیان نیز می‌توانند نجات یابند. جرال اکالینز، الهی‌دان استرالیایی قرن بیستم، در رویکرد شورای دوم واتیکان نسبت به ادیان دیگر، می‌نویسد [O'Collins, 2013: 57]:

"در آستانه وقوع شورای دوم واتیکان، رانر، درباره ادیان غیرمسیحی و وظایف آنها برای نجات پیروانشان، چه گفت؟ او با وجود اینکه وجود برخی نابهنجاری‌های دینی، اخلاقی و متافیزیکی را می‌پذیرد، اما در چنین ادیان غیرمسیحی‌ای، وجود "مولفه‌های فراطبیعی و برخوردار از لطف الهی" را تصدیق می‌کند. به نظر می‌توان میان چنین ادیانی و عهد عتیق، مقایسه‌هایی صورت داد. چنین ادیانی به "تاریخ نجات کلی" تعلق دارند اما عهد عتیق، "پیش‌تاریخ بی‌واسطه‌ای" را برای عهد جدید صورت می‌دهد. با وجود این، در هر دو، اخلاقیاتی را ملاحظه می‌کنیم که هرگز بی‌غل و غش نیستند بلکه ناخالصی‌هایی نیز دارند. از این رو رانر استدلال می‌کند که اگر دینی بخواهد مطلوب خداوند واقع شود لازم نیست که کاملاً ناب باشد و در همه مولفه‌هایش مورد توجه خداوند قرار گیرد."

اکالینز نیز مانند کارل رانر، از نجات‌یافتن پیروان ادیان دیگر، از طریق آیین‌ها و مناسک دین خود، سخن می‌گوید. امروزه بسیاری از الهی‌دانان دیگر نیز از ایده نجات‌یافتن پیروان هر دین از طریق دین خود، سخن به میان

می‌آورند. اما نکته‌ای که لازم است بدان توجه کنیم این است که از نظر این دسته از الهی‌دانان مسیحی، اولاً چنین نیست که خداوند در میان پیروان ادیان دیگر، شریایی را پدید آورد و سپس این شریا را ابزاری برای نجات‌یافتن و رسیدن آنها به خیرهای برتری قرار دهد چرا که خداوند تنها خوبی‌ها و خیرها را در میان انسان‌ها پدید می‌آورد. ثانیاً چنین نیست که همه آموزه‌های ادیان غیرمسیحی کاملاً درست و نجات‌بخش باشند بلکه چه بسا آموزه‌هایی در این ادیان باشند که در تضاد آشکار با آموزه‌های مسیحیت، و در نتیجه تا اندازه‌ای مانع نجات پیروان آنها باشند. این دسته از الهی‌دانان، به جای انحصارگرایی و کثرت‌گرایی، بیشتر بر شمول‌گرایی تاکید می‌ورزند و بر این باور هستند که اگرچه پیروان ادیان دیگر نیز می‌توانند نجات یابند اما نباید چنین تصور کرد که آموزه‌های ادیان دیگر، تکمیل‌کننده آموزه‌های مسیحیت و یا در مسیری موازی با آن هستند [Heim, 2000: 8]. در نتیجه، از این منظر، الهیات مسیحی نه تنها از لحاظ مرتبه بلکه از لحاظ نوع نیز متفاوت، و حتی برتر، است از الهیات‌های ادیان دیگر. این ایده را در نوشته‌های ژان پل دوم نیز می‌توان ملاحظه نمود. او بر این باور است که اگرچه روح‌القدس فراتر از مرزهای مسیحیت نیز زمینه‌های هدایت و نجات انسان‌ها را فراهم می‌کند اما در یگانگی و متفاوت‌بودن ذات و اساس مسیحیت نمی‌توان تردید روا داشت [Heim, 2000: 31]. از این رو، اغلب الهی‌دانان مسیحی، این موضع ژان پل دوم را موضعی می‌دانند که بیشتر به شمول‌گرایی نزدیک است تا کثرت‌گرایی.

اما اگر انسان‌هایی که در ادیان دیگر هستند، از سویی، هرگز پیام و حقیقت مسیحیت را نشنیده و اساساً نمی‌توانند درک کنند، و از سوی دیگر نجات حقیقی تنها از طریق مسیحیت امکان‌پذیر باشد، در این صورت چگونه می‌توان اذعان داشت که غیرمسیحیان نیز اهل نجات هستند. این مساله، یعنی امکان‌ناپذیربودن یا محتمل‌بودن نجات‌یافتن غیرمسیحیان، را می‌توان شری دانست که بسیاری از انسان‌ها در طول تاریخ و حتی اکنون، با آن مواجه هستند. در پاسخ به این مساله، دو دیدگاه مطرح شده است: برخی از الهی‌دانان مسیحی بر این باور هستند که اگرچه حقیقت وحی خداوند، تنها در مسیح تجلی یافته است اما رسیدن به درکی از این حقیقت، برای هر انسانی به اندازه قابلیت قوای معرفتی‌اش می‌تواند امکان‌پذیر یا امکان‌ناپذیر باشد. خداوند، به طرق مختلفی می‌تواند حقیقت وحی خود و مسیحیت را به انسان‌ها بشناساند و حتی چه بسا، برخی از کسانی که مسیحی نیستند از ظرفیت و قابلیت معرفتی بالاتری نسبت به برخی مسیحیان، برای درک حقیقت وحی خداوند برخوردار باشند. از این رو، حتی ممکن است برخی از غیرمسیحیان به خداوند نزدیک‌تر باشند و در نتیجه، فاصله خود را با شر ناشی از عدم امکان درک حقیقت مسیحیت، بیشتر کنند.

دیدگاه دوم که بیشتر از سوی کارل رانر و مفسران او مطرح شده است، می‌گوید که اگر کسی صرفاً در ذهن خود، باور به مسیح داشته باشد ولی در عمل، بر طبق دستورات مسیحیت عمل نکند، چنین فردی نسبت به کسی که مسیحی نیست، از شانس بیشتری برای نجات برخوردار نیست [Rahner, 1978: 32]. بر این اساس، نمی‌توانیم به طور قطعی بگوییم که نجات شامل آنان که تمام عمر خود را بیرون از مسیحیت بودند نخواهد شد، چه بسا ممکن است نجات‌یافتگان غیرمسیحی کمتر از نجات‌یافتگان مسیحی نباشند.

اما با وجود این، به‌سختی می‌توان برون‌رفتی برای پرسش‌هایی از این قبیل یافت: چرا خداوند شرایطی را فراهم نیاورد تا همه انسان‌ها صریحاً پیام مسیح را بشنوند؟ از نظر منتقدان، در این امر نمی‌توان تردید داشت که شنیدن پیام مسیح به طور مستقیم و بدون هیچ واسطه زمانی و مکانی، بسی قانع‌کننده‌تر و رضایت‌بخش‌تر است برای انسان‌ها، حتی اگر نتوانند به نجات حقیقی دست یابند، چرا که اگر مسیح، پیام‌آور عشق و مهربانی است، این عشق و مهربانی را باید به طور مستقیم و بی‌واسطه درک نمود نه از طریق واسطه‌ها. در نتیجه، از این منظر، اگر خداوند عاشق انسان‌ها است، باید حقیقت کتاب مقدس را به همه انسان‌ها به طور مستقیم افاضه

کند تا انسان‌ها پس از شنیدن آن حقیقت و درک بی‌واسطه آن و سپس واکنش نشان‌دادن نسبت به آن، "معشوق‌بودن" را به‌درستی تجربه کنند.

همچنین منتقدان می‌پرسند که چرا باید انسان‌ها حقیقت واحد و یگانه مسیحیت را در شرایط مختلف و متفاوتی درک کنند؟ اینجا است که این مساله دغدغه‌ای برای توماس آکوئینی و آموزه‌های فلسفی او درباره خداوند و شر طبیعی فراهم می‌آورد. چرا باید برخی از انسان‌ها ظرفیت‌های معرفتی خاصی داشته باشند که دیگران، به خاطر عواملی چون مرگ نابهنگام یا معلولیت‌های ذهنی و جسمی، از آنها محروم هستند؟ و نیز چرا باید برخی از انسان‌ها در زمان و مکانی متولد شوند که متن مقدس، به دلایلی، در دسترسشان نیست (مثلاً چون متن مقدس در محل زندگی‌شان ممنوع و غیرقانونی است، یا چون مسیحیت در محل زندگی‌شان هنوز تاثیری نداشته است)؟

استلزامات فلسفه توماس آکوئینی برای مساله شر و ارتباط آن با نجات

چنان که پیش از این نیز اشاره شد، بسیاری از انسان‌ها در طول تاریخ، در زمان و مکانی بوده‌اند که پیام مسیح و کتاب مقدس را نشنیده و نتوانسته‌اند هیچ واکنشی نسبت به آن، از خود نشان دهند. حتی انسان‌هایی که سال‌ها پس از ظهور مسیحیت، به دنیا آمده‌اند نتوانسته‌اند مانند مسیحیانی که در زمان خود مسیح می‌زیسته‌اند، حقیقت پیام خداوند از طریق مسیح را درک کنند. این در حالی است که مسیحیت، خداوند را عاشق انسان‌ها معرفی می‌نماید و خدایی که عاشق انسان‌ها است چگونه راضی می‌شود که پیام و حقیقت متن مقدس، به گوش بسیاری از انسان‌ها نرسد و یا به طور ناقص و تحریف‌شده برسد؟ همچنین چرا بسیاری از انسان‌ها ظرفیت معرفتی بسیار محدودی دارند و اساساً نمی‌توانند درک درستی از حقیقت متن مقدس داشته باشند؟ چنان که بیان شد، این پرسش، طرفداران فلسفه و تفکر توماس آکوئینی را چندان با دشواری‌های الهیاتی مواجه نمی‌سازد. تومیس‌ها ممکن است چنین استدلال کنند که اگرچه خداوند اراده کرده است که همه انسان‌ها نجات یابند، این پرسش منتقدان، بی‌ربط است که می‌گویند: چرا خداوند به شیوه‌ای متقاعدکننده، شرایطی را فراهم نیاورده تا همه انسان‌ها پیام متن مقدس را بشوند و نسبت به آن مستقیماً واکنش نشان دهند؟ از نظر تومیس‌ها پیش‌فرض چنین پرسشی این است که خداوند نیز از ویژگی‌های اخلاقی و عاطفی‌ای مانند انسان‌ها برخوردار است، اما این باعث می‌شود که فهم درستی از خداوند و ویژگی‌ها و اوصاف او نداشته باشیم [Davies, 2006: 79]. اساساً نباید بحث از ارتباط میان خداوند و مساله شر را به گونه‌ای آغاز نمود که بر این باور باشیم ما اوصاف خداوند را به نحو تمام و کمال می‌شناسیم، چرا که ممکن است بسیاری از اوصاف خداوند را به گونه‌ای بیان کنیم که شبیه به انسان و ویژگی‌های او باشد، در حالی که در متون مقدس به صراحت بیان شده که خداوند اساساً شبیه به هیچ چیز و هیچ کسی نیست. البته این به معنای تعطیل‌شدن فعالیت عقل در شناخت خداوند، و در نتیجه ایمان‌گرایی صرف نیست. از نظر توماس، باید تلاش عقلی کرد و اصول ایمان را با عقل، فهم نمود، ایمانی که گونه‌ای هدیه از سوی خداوند است برای نجات انسان‌ها از گناه [Ilkhani, 2010: 432]. بنابراین، می‌توان درباره خداوند و ایمان به او سخن گفت هرچند ذات او برای عقل ما درک‌ناشدنی باشد. اما چنان که توماس نیز اذعان می‌کند، باید تلاش کنیم تا درباره خداوند و ایمان به او، به نحوی معنی‌دار سخن بگوییم و این از عهده عقل، بیرون نیست [Copleston, 2009: 455].

همچنین، به زعم برخی از منتقدین، اخلاق حکم می‌کند که خداوند می‌توانست جهان را به گونه‌ای بهتر خلق کند که همه انسان‌ها بتوانند مستقیماً پیام متن مقدس و حقیقت مسیحیت را دریابند. اما به نظر تومیس‌ها

نباید افعال و خلقت خداوند را با معیارهای اخلاقی انسانی سنجید. خداوند فراتر از اخلاقیات و قواعدی است که حاصل ذهن انسان‌ها هستند، چه بسا انسان‌ها در شرایط مختلف، قواعد اخلاقی متفاوتی را به خداوند نسبت دهند. بنابراین، منتقدین با مطرح کردن فرضیه امکان خلق جهان بهتر، به نوعی، در خیرخواهی خداوند در قبال شرور طبیعی، تردید می‌ورزند در حالی که از نظر تومیست‌ها با چنین فرضیه‌ای نمی‌توان قدرت خداوند را محدود دانست و یا حتی در خیرخواهی او تردیدی روا داشت [Copleston, 2009: 103]. بنابراین، نباید در تحلیل شرور، از جمله شرور طبیعی، و نیز در تحلیل مساله عدم مواجهه غیرمسیحیان با متن مقدس و احتمال دورماندن آنها از نجات، خداوند را به گونه‌ای با تصورات و تخیلات بشری توصیف کنیم که در نهایت، به انکار وجود خداوند یا بسیاری از صفات او از جمله خیرخواهی او، منتهی شود.

علاوه بر این، برخی از منتقدین ابراز می‌کنند که چون خداوند علت فاعلی پیدایش جهان و انسان است، می‌توانست "کارایی" (efficiency) یا کارآمدی بیشتری داشته باشد به گونه‌ای که جهان را در وضعیتی خلق می‌نمود که به لحاظ زمانی و مکانی، انسان‌های بیشتری با متن مقدس مواجه شوند و اهل نجات باشند. اما تومیست‌ها بر این باور هستند که مفهوم کارآمدی را نباید به خداوند نسبت داد چرا که این مفهوم، به انسان ارتباط پیدا می‌کند، انسانی که زمان و منابع محدودی برای انجام کارهای مختلف، در اختیار دارد. خداوند، بی‌زمان یا فراتر از زمان و مکان است و نیز منابع و ذخایر وجودی او هیچ حد و مرزی ندارند. بنابراین، چنین نیست که خداوند، مانند انسان‌ها، راه‌ها یا منابع محدودی در اختیار داشته باشد تا با توجه به میزان کارآمدی اش، بهترین راه یا بهترین منابع را برای امور مختلف برگزیند. پر واضح است که چنین تصویری از خداوند، مبتنی بر مفاهیم و تخیلات بشری است.

در نتیجه انتقاداتی که بیان شد و نیز انتقاداتی دیگر که مرتبط با بحث حاضر هستند، از سویی برخی از منتقدین، به‌ویژه خداناباوران، اساساً منکر وجود خدا شده‌اند، و از سوی دیگر برخی از الهی‌دانان مسیحی، به‌ویژه جان هیک، بیشتر به کثرت‌گرایی دینی روی آوردند. به عنوان نمونه، برخی از آتئیست‌های مدرن، دعاوی متعارض در ادیان مختلف را بهترین زمینه برای رد حقانیت همه ادیان دانسته‌اند [Dennett, 2006: 100]. اما تومیست‌ها بر این باور هستند که اگر خداناباوران و نیز کثرت‌گرایانی چون جان هیک، رویکرد تومیستی به خداوند و شر طبیعی را به‌درستی فهم کرده بودند، هرگز حقانیت مسیحیت و یگانگی آن را انکار نمی‌کردند. در اینجا نیز ممکن است برخی این پرسش را مطرح کنند که چرا خداوند صرفاً از طریق مسیح باید جلوه‌گری کند در حالی که می‌تواند جلوه‌گری‌های مختلفی داشته باشد؟ در پاسخ به این پرسش نیز، مانند آنچه پیش‌تر گفته شد، تومیست‌ها بر این باور هستند که نباید خداوند را چون انسانی اخلاق‌گرا تصور نمود. اگر این پیش‌فرض را داشته باشیم، پاسخ به چنین پرسش‌هایی چندان کار دشواری نخواهد بود اما پاسخ آنگاه دشوار خواهد بود که منتقد بگوید چرا خداوند برای همه انسان‌ها این فرصت مساوی را ایجاد نکرد که همه بتوانند پیام و حقیقت متن مقدس را درک کنند؟ چنین پرسشی پیش از همه، عدالت خداوند در ایجاد فرصت مساوی برای همه انسان‌ها برای نجات‌یافتن را به چالش می‌کشد. در پاسخ، تومیست‌ها ابراز می‌کنند که پیام خداوند یکی بیشتر نیست و آن دعوت به سعادت ابدی از طریق ایمان به مسیح است، و مهم نیست که این پیام در کدام زمان و مکانی و نیز از طریق کدام انسان شایسته‌ای جلوه‌گر می‌شود، بلکه مهم این است که هر فردی در هر زمان و مکانی پیام مسیح را به مردم برساند، در واقع انسان‌ها را به حقیقت وحی سوق داده است، چه آن فرد پیش از شخص مسیح بوده باشد و چه پس از او. پر واضح است که پیش‌فرض این پاسخ، پذیرش کثرت‌گرایی یا دست کم شمول‌گرایی دینی است.

پرسش‌های دیگری نیز ممکن است از سوی منتقدین مطرح شود که از سویی یگانگی مسیحیت را به چالش کشند و از سوی دیگر جلوه‌گری خداوند صرفاً از طریق شخص مسیح. این پرسش‌ها از نظر تومیست‌ها غالباً بر مبنای پیش‌فرض‌های خدا‌نا‌باورانه و یا دست کم، کثرت‌گرایانه است و با رد این پیش‌فرض‌ها دعاوی آنها نیز به چالش کشیده می‌شود.

نتیجه‌گیری

تجسد خداوند در قالب شخص خاصی و در زمان و مکان خاصی، یکی از باورهای رازآمیز مسیحیت بوده و هست. اما اینکه مسیحیت، این تجسد را صرفاً در شخص مسیح می‌داند و تنها از این طریق، راه نجات را برای انسان‌ها ترسیم می‌کند، موضعی است که برای بسیاری از الهی‌دانان، چه درون و چه بیرون مسیحیت، چالش‌برانگیز بوده و از جهتی مرتبط با مساله شر تلقی شده است. چنان که بیان شد، منتقدین بر این باور هستند که چرا باید خداوند صرفاً از طریق مسیح تجلی کند و سعادت را صرفاً از طریق مسیحیت دست‌یافتنی سازد؟ پرسش‌هایی از این قبیل، ارتباط مسیحیت با سعادت و نجات افرادی که بیرون از این دین هستند و ممکن است هرگز پیام مسیحیت را، به هر دلیل، نشنیده باشند، به چالش کشیده و این مساله را یکی از مصادیق مساله شر، نمایانده است. از سویی خداوند خیرخواه مطلق است و بی‌دلیل، راضی نمی‌شود که انسان‌هایی از شنیدن و تجربه‌کردن پیام او و حقیقت مسیحیت به دور باشند، و از سوی دیگر، انسان‌های بسیاری بوده و هستند که به دلایل مختلف، از جمله به دلایل زمانی و مکانی، از دستیابی به این حقیقت و رسیدن و نجات محروم هستند. این امر در نظر برخی از الهی‌دانان معاصر و نیز در مباحث فلسفه دین، به عنوان یکی از مصادیق شر طبیعی قلمداد شده است. از نظر منتقدانی که این مساله را مطرح کرده‌اند، خداوند می‌توانست جهان بهتری خلق کند و یا به گونه‌ای عمل کند که خلقت او کارایی بیشتری داشته باشد و در نتیجه، همه انسان‌ها اهل نجات باشند. اما چنان که بیان شد، براساس الهیات تومیستی، خداوند را نباید با مفاهیم و اوصاف اخلاقی بشری توصیف نمود. به بیان دیگر، اینکه بگوییم خداوند می‌توانست کار بهتری انجام دهد و کارایی بیشتری داشته باشد، چنین توصیفی با افعال بشری سازگار است نه با افعال و اراده خداوند که فراتر از زمان و مکان هستند. بنابراین، تومیست‌ها بر این باور هستند که در مواجهه با این مساله، ابتدا باید تصور درستی از خداوند و اوصاف او داشته باشیم و سپس به پیش‌فرض‌های خدا‌نا‌باورانه و بعضاً کثرت‌گرایانه منتقدین نیز توجه داشته باشیم. در نتیجه، خداوند اگرچه خود را در شخص مسیح تجلی نموده است اما پیام او یکی بیشتر نیست و این پیام در سراسر تاریخ، چه پیش از مسیح و چه پس از او، به نحوی و از طرق مختلف به انسان‌ها رسیده است هرچند متن مقدس صرفاً محدود به زمان و مکان خاصی باشد.

تشکر و قدردانی: موردی برای گزارش وجود ندارد.

تأییدیه اخلاقی: موردی برای گزارش وجود ندارد.

تعارض منافع: موردی برای گزارش وجود ندارد.

سهم نویسندگان: حسن احمدی‌زاده کل امور مقاله را انجام داده است (۱۰۰٪)

منابع مالی: موردی برای گزارش وجود ندارد.

منابع

- Aquinas T (1903). SUMMA THEOLOGICA. Leonine, editor. Rome: Wentworth Press.

- Aquinas T (1954). COMPENDIUM THEOLOGIAE. In: Verardo A, editor. OPUSCULA THEOLOGICA (t. 1). Rome: Taurini. [Latin]
- Avicenna (1983). AL-SHEFA: ELAHYAT. Madkur E, editor. Qom: AYATOLLAH MARASHI NAJAFI Press. [Arabic]
- Copleston F (2009). History of philosophy: Philosophy of medieval. Dadju E, translator. Tehran: ELMI & FARHANGI Press. [Persian]
- D'costa G (2000). The meeting of the religions and the trinity. Maryknoll: Orbis.
- Davies B (2006). The reality of God and the problem of evil. New York: Continuum.
- Davies B (2011). Thomas Aquinas on God and evil. Oxford: Oxford University Press.
- Dennett D (2006). Breaking the spell: Religion as a natural phenomenon. New York: Viking.
- Dupuis J (2002a). Christianity and the religions: From confrontation to dialogue. Maryknoll: Orbis.
- Dupuis J (2002b). Toward a Christian theology of religious pluralism. Maryknoll: Orbis.
- Heim M (2000). The depth of the riches: A trinitarian theology of religious ends. Grand Rapids: Eerdmans.
- Ilkhani M (2010). History of philosophy in medieval and renaissance. Tehran: SAMT Press. [Persian]
- Journet C (1963). The meaning of evil. New York: P.J. Kenedy & Sons.
- O'Collins G (2013). The second Vatican council on other religions. Oxford: Oxford University Press.
- Peterson MT (1997). Reason and religious belief. Naraghi A, Soltani E, Translators. Tehran: TARHE NO Press. [Persian]
- Rahner K (1978). Foundations of Christian Faith: An introduction to the idea of Christianity. Dych WV, translator. New York: Seabury Press.
- Rout P (2006). "Bonaventure", Jesus, the complete guide. Houlden L, editor. London: Continuum.
- Rowe WL (1979). The problem of evil and some varieties of Atheism. American Philosophical Quarterly. 16(4):335-341.
- Swinburne R (1998). Providence and the problem of evil. Oxford: Oxford University Press.